روزنامه شرق

پنجشنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۵
۲۲ صفر ۱۴۴۸
۶ آگوست ۲۰۲۶
سال بیست‌ودوم
شماره ۵۴۴۵
۴۰ هزار تومان
۸ صفحه

لطفعلی بخشی، اقتصاددان در گفت‌وگو با «شرق» از اهمیت همبستگی اجتماعی برای کاهش فشار اقتصادی خانوارها می‌گوید

دارایی راکد

۳

در «شرق» امروز می‌خوانید: ۱۵۵۰۰ بیمار هموفیلی در کشور • در اهمیت درک متحول مفهوم سلامت • ۱۵ کشته در حملات شبانه روسیه به اوکراین • هشدار رئیس کمیسیون امنیت ملی به آمریکا

از شب ترور تا شهادت رهبر؛ سخنان رئیس‌جمهور از دو سال سختی که بر ایران گذشت

روایت عبور از بحران

گزارش تیتر یک را در صفحه ۲ بخوانید

روایت یک سفر دریایی بی‌بازگشت و روزهای سخت صیادان جنوب؛ ۱۷ صیاد هنوز به خانه بازنگشته‌اند

جاشوهای غریب دریا

این گزارش را در صفحه ۵ بخوانید

برگزیده‌ها

ناکارآمدی ساختارهای بین‌المللی دومین فاجعه بزرگ ابولا را در تاریخ رقم زد

رکوردشکنی مرگ در شرق کنگو

۴

پایان رؤیابافی ۴۸ ساله؛

روایتی از افول پروژه رضا پهلوی در آینه رویترز

۸

خط و نشان کره شمالی برای ژاپن

۴

رضاییان و جنجال دوباره در نقل و انتقالات

مورد عجیب رامین

۶

روحانی: تمام ادعاهای ترامپ، حرف‌های توخالی است

۲

انرژی شرق

خورشیدی‌ها گروگان مقررات

وقتی ناهماهنگی‌های دولتی تجدیدپذیرها را خاموش می‌کند

۷

سرمقاله

تعلیق تصمیم، جرئت تصمیم

سیدمصطفی هاشمی‌طبا

از ویژگی‌هایی که در حکمرانی یا به ملاحظه‌ای در دولت مشاهده می‌کنیم، تعلیق تصمیم‌هاست؛ یعنی آنکه در مسائلی که نیاز به تصمیم قاطع دارد، یا اصولا وارد نمی‌شویم یا تصمیماتی می‌گیریم که نامش را نمی‌توان تصمیم‌گیری گذاشت. مثال روشن آن، مسئله بنزین است. دولت نه می‌تواند تصمیم به سهمیه‌بندی جدی آن بگیرد و نه می‌تواند قیمت آن را به‌روز کند. بنابراین با آن بازی می‌کند؛ دونرخی و سه‌نرخی و کم‌کردن و زیادکردن سهمیه هر بخش. معمولا هم مسائل را با سخنرانی پیوند می‌زنند و لفظ «باید بشود» را ترجیع‌بند سخنان خود می‌کنند و در حالی که خودشان باید آن را انجام دهند، آن را موکول به اشخاص مجهول می‌کنند. رهبر شهیدمان به رئیس‌جمهور محترم گفتند جامعه را از حالت «نه جنگ و نه صلح» بیرون آورید. حتما رئیس‌جمهور می‌دانست اگر بخواهیم صلح کنیم، باید از برخی از ایدئال‌ها و شعارهای خود بگذریم و اگر بخواهیم بجنگیم، آخر و عاقبت کار را نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم. بنابراین امکان تصمیم‌گیری و ادای توضیح و این را که انتخاب یکی از دو شق ناممکن است، نداشت و همان حالت نه جنگ و نه صلح را ادامه داد تا به جنگ رسیدیم.

پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ از سوی امام راحل، جرئت تصمیم‌گیری می‌خواست که انجام شد و ثمره آن هم پس از مدتی با نابودی صدام آشکار شد. حال تصمیم جنگ یا صلح امر بسیار خطیری است که شاید اتخاذ آن به سرنوشت یک کشور یا یک ملت یا منطقه بینجامد و منصفانه نمی‌توان عدم تصمیم‌گیری را نکوهش کرد. اما بسیاری موارد هست که می‌توان تصمیمات مقتضی اتخاذ کرد و کار به دور خود چرخیدن می‌گذرد. مثلا در مورد اقتصاد شلخته خودمان که در زمان صلح یا در زمان «نه جنگ» با صرف منابع کشور به طریقی روی پای خود می‌ایستد، آیا باید در زمان جنگ به همان صورت ادامه دهیم؟ یا روابط بانکی و سپرده‌گذاری و دادن تسهیلات مالی را همچنان ادامه دهیم؟ یا اینکه اصلا اکنون که تحریم و محاصره دریایی شده‌ایم و آمریکا در ازای دو نفتکش ۱۴۰ نقطه کشور را بمباران می‌کند، باید شرایط جنگی در کشور اعلام شود یا همچنان شلختگی اقتصادی را باید ادامه دهیم؟

کشور ما منهای جنگ دچار مسائل و مشکلات عدیده‌ای است که درباره هیچ‌کدام تصمیم‌گیری نمی‌شود و به قول معروف، مسائل را روی «پایلوت کنترل» گذاشته‌اند تا ببینند آخر چه می‌شود. «آخر چه می‌شود» مربوط به حکمرانی ناتوانی است که آینده‌ای از آن خود نمی‌بیند و می‌خواهد آن را به دیگری تحویل دهد؛ وگرنه دولت قاطع و محکم، هم مسائل را به شفافیت اعلام می‌کند و هم برای حل آنها تصمیم می‌گیرد.

جنگ مسئله‌ای است که گاهی برای کشوری اتفاق می‌افتد؛ اما مسائل جاری، همواره در کشور وجود دارد و ندیدن آنها حکایت از ضعف و فتور مدیریتی دارد. البته حتی در حین جنگ نیز می‌توان تصمیمات قاطع برای زمان غیرجنگ اتخاذ کرد. در دولت دفاع مقدس، در سال ۶۵ به نخست‌وزیر محترم عرض کردم که بالاخره جنگ روزی تمام می‌شود، آیا در آن روز به کارهای نشده که می‌توانست بشود، غبطه نمی‌خوریم؟ نخست‌وزیر گفت مثلا چه چیز؟ گفتم بسیاری از طرح‌های توسعه‌ای خوابیده است، اجازه بدهید ستادی درست کنیم که از طرح‌ها پشتیبانی کند. این تصمیم اتخاذ شد و در مدت دو سال حدود ۱۲۰ طرح توسعه‌ای مهم و نسبتا مهم به بهره‌برداری رسید. این امر حاصل عدم تعلیق تصمیم و نیز جرئت تصمیم‌سازی بود که به‌خوبی انجام شد.

البته که باید تصمیم به مقاومت گرفت؛ همان‌طوری که ملت و حکمرانی ما در مقابل سگ وحشی اسرائیل و گرگ درنده آمریکا و اذناب آن به چنین تصمیمی رسیده‌اند. اما در این میان بسیاری از تصمیمات وجود دارد که اتخاذ آن شجاعت، میهن‌دوستی و اعتقاد عمیق به اسلام و ماندگاری میهن‌مان دارد و بسیار به دور از کلمات و تفکرات موهوم برخی افراد است که نه سرنوشت مردم برایشان مهم است و نه آینده ایران و نه بقای جمهوری اسلامی و پایداری آن و تنها به دنبال موهومات هستند و اتفاقا هیچ تصمیمی از سوی حکمرانی برای ایشان و منع ایشان از دُرفشانی و حداقل روشنگری درخصوص تفکرات غیرمتفکرانه رخ نمی‌دهد و حتی بعضا آنها را تشویق می‌کنند و دولت هم به بهانه وفاق، کلمه‌ای در باب خطرات آنان گوشزد نمی‌کند؛ زیرا تصمیمات معلق و جرئت اتخاذ آن از بین رفته است.

ادامه در صفحه ۷

یادداشت

فضاهای فرهنگی شهر را جذاب و فعال می‌خواهیم

ترانه یلدا

معمار و شهرساز

هر شب صدها نمایش تئاتر و سینما در شهر روی صحنه یا پرده می‌رود و علاقه‌مندان همیشگی به فرهنگ نمایش تنها در خانه فیلم تماشا نمی‌کنند، بلکه از تیوال و سینماتیکت و بلیت‌باکس و دیوار و ایران‌تیک و... بلیت تهیه می‌کنند و به سالن‌های سینما و تئاتر شهرهای مختلف می‌شتابند تا دمی را با خانواده و دوستان به اتفاق به تماشا بنشینند. باید اعتراف کرد که با وجود بی‌اعتنایی مسئولان امور فرهنگی به این‌گونه امور و پرواز تمام بودجه‌های فرهنگی دولت و شهرداری به سوی فعالیت‌های فرهنگی ویژه، بخش خصوصی خود تا حدودی، از پسِ رونق‌بخشیدن به فضاهای نمایش‌های عمومی برآمده است. در دهه‌های اخیر، اگر کمک نکرده‌اند سینماهای لاله‌زار به‌عنوان محور جشنواره‌ها احیا شود، در عوض مال‌های تجاری زیادی را اجازه دادند برای معافیت از برخی مالیات‌ها، فضای فرهنگی در طبقات بسازند و مردم را سرگرم کنند. مردم هم راضی‌اند و بلیت‌های ۱۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومانی تئاترها و پردیس‌های سینمایی را می‌خرند و می‌روند تا ساعتی را به تماشا بنشینند و محو نمایش شوند. اما فضاهای فرهنگی شهر بسیار متنوع‌اند و از موزه‌ها، فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ، سالن‌های کنسرت، سالن‌های اجتماعات و تماشاخانه‌ها و نمایشگاه‌ها و گالری‌ها تا مکان‌های آموزشی فرهنگ و هنر، فضاهای جمعی مثل استادیوم‌ها، میادین و پلازاها، حسینیه‌ها و تکیه‌ها و سراهای محلات و حتی کوچه و خیابان و نیز مکان‌های فروش کالاهای فرهنگی مانند کتاب‌فروشی‌ها و البته کافه‌های زیادی را که همه‌جا مکان دیدار و گفت‌وگو هستند نیز در بر می‌گیرند. البته این فضاها به خودی خود و به صِرف وجود جسم کالبدی‌شان مکان فرهنگی نیستند و تا وقتی روح فرهنگ و هنر زمانه در آنها جریان پیدا نکند یا به عبارتی «جان» جهان هنر و فرهنگ که مایه رشد و شکوفایی انسان‌هاست در آنها دمیده نشود، مکان فرهنگی نخواهند بود و ماهیت و کیفیت خود را برای جامعه به منصه ظهور نخواهند رساند. اما آیا واقعا چنین است و شهروندان ما واقعا از همه فضاهای فرهنگی محلی و شهری خوب استفاده می‌کنند؟ چه فایده که با این همه زحمت و مشقت فضای فرهنگی بسازیم و از بعضی‌شان آن‌طورکه باید و شاید استقبال نشود؟ می‌خواهم بگویم که در شهر به این بزرگی مانند تهران، اگرچه تولید محتوا در بسیاری حوزه‌ها متوقف نشده و گاه با کیفیت نسبتا بالا هنوز ادامه دارد، اما این برای گروه‌های کوچکی است. عامه مردم در خانه هایشان نشسته‌اند و فیلم خانگی تماشا می‌کنند و درحالی‌که به تلویزیون خیره شده‌اند، چیپس و پفک می‌خورند و اکثریت جوانان ما، به‌خصوص با این قیمت‌ها، واقعا فرصتی برایشان نیست تا از مواهب فرهنگی در شهر بهره‌مند شوند. متأسفانه فعالیت‌های مستمر فرهنگی تا حدودی ضعیف شده و شاید تمام مشکلات و بلاتکلیفی‌هایی که گاه به مهاجرت جوانان به خارج از کشور می‌انجامد، ناشی از همین نبود مکان‌های فرهنگی با برنامه‌های مناسب و آزاد برای همگان باشد. البته گاهی عده‌ای به‌صورت کاملا داوطلبانه و خلاق ابتکار عمل را در دست می‌گیرند و در سطح شهری و محلی گام‌هایی محکم برای فرهنگ، هنر و ادبیات برمی‌دارند و حرکتشان با استقبال روبه‌رو می‌شود و استمرار می‌یابد... مثل خدماتی که علی دهباشی مجله بخارا سال‌هاست دارد به جامعه فرهیخته تهران ارزانی می‌دارد یا فعالان انجمن و سرای محله سنگلج که هر هفته مردم محل را مشغول می‌کنند و الان در مکان‌هایی مانند سالن زیبای باغ فردوس با سفرنامه‌خوانی ابن‌بطوطه و دیگران، انبوه جمعیت فرهیخته را به خود جذب می‌کنند. به خاطر دارم چند سال پیش رئیس شرکت توسعه فضاهای فرهنگی، آقای دکتر انارکی، که به درستی چند بار در جلسه‌های دانشگاهی، بر تأمین سرانه‌های فرهنگی تأکید داشتند، این جمله خوب را نیز گفتند که: اگرچه عمدتا تأمین مکان‌های لازم برای فعالیت فرهنگی وظیفه ماست و بعد راه‌اندازی آن مکان به معاونت فرهنگی-هنری شهرداری سپرده می‌شود، اما ما به‌هرحال باید بدانیم که گرایش‌های مردم و جوانان در زمینه‌های فرهنگی چیست و به چه موضوعاتی علاقه و گرایش دارند تا این فضاهای فرهنگی شهرمان «خالی و بی‌دفاع» نمانند.

ادامه در صفحه ۷

بازتاب

پاسخ صداوسیما به یادداشت «شرق»

وارونه‌نمایی واقعیت با ادعای بحران نمایندگی

انتشار مقاله جناب آقای افشین حبیب‌زاده در آن روزنامه با عنوان «رسانه ملی و بحران نمایندگی»، فرصتی را فراهم آورد تا از زاویه‌ای دیگر به جایگاه راهبردی رسانه ملی در سپهر عمومی کشور نگریسته شود. هرچند در نوشتار مذکور، تلاش شده است با استفاده از ادبیات علوم سیاسی، تصویری از «بحران نمایندگی» در سازمان صداوسیما ارائه شود، اما تقلیل کارکرد رسانه ملی به یک «آینه منفعل» و نادیده‌گرفتن ماهیت راهبردی این نهاد در حکمرانی جمهوری اسلامی ایران، رویکردی است که نیازمند بازنگری جدی و تحلیل واقع‌بینانه‌تر است. در ادامه، جهت تنویر افکار عمومی و اصلاح خطاهای تحلیلی مطرح‌شده در گزارش آن رسانه، نکاتی چند تقدیم می‌گردد:

۱- تعریف آینه یا راهبری از «رسانه ملی»

نویسنده محترم در مقدمه خود، رسانه ملی را صرفا جزئی از زیرساخت حکمرانی می‌داند که وظیفه‌اش بازتاب‌دهی است. این تعریف، اگرچه در ادبیات کلاسیک لیبرال‌دموکراسی جایگاه دارد، اما در نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران ناقص است. رسانه ملی در ایران، نه یک بنگاه خبری صرف، بلکه نهادی برآمده از قانون اساسی و حافظ ارزش‌های بنیادین نظام است. مفهوم «ملی»بودن در اینجا، نه به معنای تبعیت محض از سلایق متغیر اجتماعی، بلکه به معنای صیانت از هویت جمعی، تمامیت ارضی و امنیت ملی است؛ بنابراین انتظار اینکه رسانه ملی به تریبون جریان‌های متکثر و بعضا متضاد تبدیل شود که در تقابل با اصول بنیادین حکمرانی هستند، نه‌تنها یک خطای تحلیلی است، بلکه با فلسفه وجودی این سازمان در تضاد است.

۲- توهم «نمایندگی اقلیت» و نادیده‌انگاری واقعیت‌ها

یکی از محورهای اصلی گزارش، ادعای «نمایندگی یک اقلیت محدود» توسط صداوسیماست. این ادعا در حالی مطرح می‌شود که بررسی سبد برنامه‌سازی سازمان در سال‌های اخیر، نشان‌دهنده تنوع کم‌سابقه‌ای از موضوعات، از برنامه‌های انتقادی در حوزه معیشت تا میزگردهای تخصصی سیاسی و اجتماعی است. نویسنده با پیش‌فرض گرفتن «بحران نمایندگی»، تمامی تلاش‌های سازمان برای بازنمایی لایه‌های مختلف جامعه را نادیده گرفته است. آیا طرح صریح چالش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در برنامه‌های گفت‌وگومحور رسانه ملی، مصداق نادیده‌گرفتن مردم است؟ نگاه تقلیل‌گرایانه نویسنده به‌گونه‌ای است که گویی هر رویکردی که با زاویه دید ایشان همسو نباشد، به معنای نادیده‌گرفتن جامعه است. واقعیت این است که رسانه ملی، صدای اکثریت خاموشی است که در برابر هجمه‌های رسانه‌ای بیگانگان، قوام کشور را در حفظ وحدت می‌دانند، نه در دامن‌زدن به دوقطبی‌های کاذب.

۳- حفظ مرجعیت در میانه جنگ ترکیبی

نویسنده مدعی است که کاهش اعتماد به رسانه ملی، آغاز افول مرجعیت است. اما آیا کاهش اعتماد، لزوما ناشی از عملکرد صداوسیماست یا ناشی از عملیات روانی و جنگ ترکیبی بی‌سابقه‌ای است که از سوی رسانه‌های داخلی و برون‌مرزی علیه افکار عمومی ایران هدایت می‌شود؟ مرجعیت رسانه‌ای، تنها با تولید محتوا به دست نمی‌آید؛ بلکه در میدان نبرد روایت‌ها تعریف می‌شود. وقتی جریانی در داخل و بیرون از مرزها، با بودجه‌های کلان و با هدف «سیاه‌نمایی مطلق»، از واقعیت‌ها عبور می‌کند، مسئولیت «حفظ مرجعیت»، وظیفه‌ای است که رسانه ملی با وجود محدودیت‌ها به‌خوبی به آن پرداخته است. ادعای اینکه مردم برای فهم واقعیت به رسانه‌های بیگانه مراجعه می‌کنند، نادیده‌گرفتن این حقیقت است که بخش بزرگی از جریان‌سازی رسانه‌های خارجی، ساختگی و مبتنی بر مهندسی افکار عمومی است، نه بازتاب جامعه.

۴- تکثرگرایی در چارچوب امنیت ملی

نویسنده بر «مدیریت تکثر» تأکید دارد، اما مدیریت تکثر به معنای «ولنگاری در تریبون» نیست. جامعه متکثر است، اما این تکثر باید در چارچوب منافع ملی همگرا شود. رسانه‌ای که در بزنگاه‌های امنیتی، آگاهانه یا ناآگاهانه، به تریبون جریان‌های رادیکال و واگرا تبدیل شود، نه‌تنها اعتماد عمومی را جلب نمی‌کند، بلکه امنیت ملی را با مخاطره جدی روبه‌رو می‌سازد. تجربه حکمرانی در ایران نشان داده است که هرگاه رسانه رسمی از مرزهای گفتمانی خود عقب‌نشینی کرده، نه‌تنها رضایتی ایجاد نشده، بلکه عطش جریان‌های معاند برای پیشروی بیشتر افزایش یافته است؛ بنابراین «پایبندی به اصول» که نویسنده آن را در مقابل «نمایندگی جامعه» قرار داده، در واقع سپر دفاعی جامعه در برابر هرج‌ومرج‌طلبی است.

ادامه در صفحه ۴

یادداشت

ترامپ در آچمز راهبردی

آنوش رحام

ایران توانست ترامپ و مهره‌هایش را در شطرنج سیاسی جنگ به وضعیت «آچمز» بکشاند. در این بازی، یک طرف در بن‌بست قرار می‌گیرد و انرژی جنگ تا حد زیادی تخلیه می‌شود. آچمز در شطرنج به حالتی گفته می‌شود که مهره‌ای برای دفاع از یک خانه یا مهره ارزشمند، ناچار است در جای خود میخکوب شود و امکان حرکت ندارد. به زبان ساده، آچمز یعنی محدودیت کامل در توان جابه‌جایی و گرفتارشدن در خط حمله حریف. دقیقا مشابه وضعیتی که ترامپ در تنگه هرمز گرفتار آن شد. او نه می‌تواند جنگ در هرمز را تشدید کند، زیرا جهان با بحران انرژی مواجه خواهد شد و نه قادر است عقب‌نشینی کند، چراکه حیثیت هژمونیک آمریکا در خطر قرار می‌گیرد. دولت او در یک خطای محاسباتی عمیق هرگز تصور نمی‌کرد که جغرافیای هرمزگان به بازدارنده‌ترین سلاح برای ایران بدل شود؛ گزاره‌ای که ایرانی‌ها دهه‌ها برای آن طراحی و برنامه‌ریزی کرده بودند. دقیقا این هنر گردانندگان جنگ بود که ترامپ را وارد دالانی کنند که سال‌ها برای بستن آن آماده شده بودند. ترامپ خیلی زود متوجه مخمصه آچمزشدن و تخلیه انرژی جنگ شد؛ بنابراین تلاش کرد صفحه شطرنج را در همین وضعیت آچمز ترک کند و به یک دستاورد کاغذی رضایت دهد. توافق‌نامه ۶۰ روزه نقطه‌ای بود که ترامپ کوشید با اعطای امتیازات بی‌بدیل، از بن‌بست جنگ خارج شود. امتیازات بی‌بدیلی که ایران در توافق‌نامه ۶۰ روزه به دست آورد، آن‌قدر تاریخی بود که حتی آمریکایی‌ها نیز به آن اعتراف کردند. به بیان ساده ایران، هم در میدان پیروز شده بود و هم در دیپلماسی اما در طرف دیگر جنگ ایران نتوانست آچمز و کارت توافق‌نامه ۶۰ روزه را نقد کند. شاید یک دلیل آن حصول توافق در بازه زمانی کوتاه‌مدت بود و فضای سیاسی ایران فرصت اقناع‌سازی افکار عمومی و هضم دستاوردهای دیپلماسی پس از موفقیت‌های میدانی را پیدا نکرد.

ادامه در صفحه ۴